آینه

آرمان امروز

تنش بین ایران و آمریکا کاهش می‌یابد

● **فریدون مجلسی، دیپلمات:** ژاپن به‌خوبی به این مسئله آگاهی دارد که منطقه خاورمیانه بخش مهمی از مواد اولیه این کشور را تأمین می‌کند و از سوی دیگر خاورمیانه یکی از مهم‌ترین بازارهای صادراتی این کشور تلقی می‌شود که بقای اقتصاد ژاپن تا حدود زیادی به تجارت با این منطقه بستگی دارد. نقش‌آفرینی ژاپن در تنش بین ایران و آمریکا یک گام جدید و مثبت در عرصه بین‌المللی برای این کشور است که تا کنون خود را از درگیری‌های بین‌المللی دور نگه می‌داشته است، اما در شرایط کنونی احساس می‌کند که باید حضور بیشتر و مؤثرتری در این عرصه داشته باشد. ژاپن تلاش می‌کند با این اقدام خود طرفین را به سازگاری بیشتر در عرصه بین‌المللی تشویق کند. ما مشاهده کردیم که تهدیدهای آمریکا در عمل به تحریم تبدیل شده است. نکته حائز اهمیت این است که آمریکا پیش‌شرط‌های مذاکره با ایران را برمی‌دارد، البته ممکن است این مسئله یک تاکتیک باشد. به همین دلیل نیز لحن سخنان دولتمردان آمریکا نسبت به گذشته درباره ایران تغییر کرده است.

جمهوری اسلامی

پیش‌شرط ایجاد امت اسلامی

● در شرایط کنونی که قدرت و اختیارات و مجاری اقتصادی در جاهای دیگر متمرکز است، از دولت کاری برنمی‌آید. البته خود رئیس‌جمهور و دولت نیز در عدم استیفای اختیارات دولت با قدرت عمل نمی‌کنند و حتی از همان بخش کوچک اختیارات که برایشان مانده است نیز به‌درستی استفاده نمی‌نمایند و تأسف‌بارتر اینکه برخلاف اصل تفکیک قوا مانع دخالت بعضی قوای دیگر در کار دولت نمی‌شوند. این ضعف‌ها و این پراکندگی‌ها و دخالت‌ها باید از بین بروند تا امور کشور از جمله وضعیت اقتصادی به سامان برسد. اگر در مسئولان نظام به برکت آثار معنوی ماه رمضان عزمی برای بازگرداندن امور به مجاری قانونی و جلوگیری از تفرقه و تشتت و انشقاق به وجود بیاید، جمهوری اسلامی ایران به جایی خواهد رسید که توانایی و شایستگی شکل‌دادن به «امت اسلامی» را خواهد داشت.

ایران

پایان وزارت با پرونده‌های نیمه‌تمام

● سومین وزیر آموزش‌وپرورش در دو دولت روحانی، به نوعی متفاوت‌ترین سکان‌دار این وزارتخانه در دولت اعتدال هم بود. وزیری که در برنامه‌هایش، نوید اصلاح در آموزش‌وپرورش را می‌داد و بر این باور بود که وزارتخانه تحت امرش برای اصلاحات آموزشی با او همراهی نمی‌کند؛ وزیری که می‌گفت، مأموریت نظام آموزش‌وپرورش از هدف اصلی خود فاصله پیدا کرده و مداوم در حرف‌هایش تأکید می‌کرد که مقاومت در برابر تغییرات در آموزش‌وپرورش بسیار زیاد است و فرهنگ‌سازمانی در این وزارتخانه به‌شدت در برابر اصلاحات مقاومت می‌کند. او که می‌خواست با تصمیم‌هایش تغییرات اساسی ایجاد کند به ناگهان تصمیمی گرفت که موجب شوکه‌شدن خیلی‌ها، به‌ویژه فرهنگیان شد. چند ساعتی خبرهای ضدونقیض در صفحات مجازی رد و بدل می‌شد تا اینکه برخی از سایت‌های خبری اعلام کردند که وزیر آموزش‌وپرورش به‌دلیل شرکت در انتخابات مجلس در آخرین جلسه هیئت دولت از سمت خود استعفا داده است و رئیس‌جمهور هم این استعفا را پذیرفته است. بلافاصله بعد از این خبر، معاونت روابط عمومی و اطلاع‌رسانی آموزش‌وپرورش، خبر پذیرش استعفای وزیر آموزش‌وپرورش را تکذیب کرد. البته این تکذیبیه هم چند ساعتی روی خروجی خبرگزاری نماند تا اینکه دفتر سخنگوی دولت استعفای وزیر آموزش‌وپرورش را تأیید و اعلام کرد رئیس‌جمهور با این استعفا موافقت کرده است. براساس اطلاعیه دفتر سخنگوی دولت، آقای بطحایی برای حضور در انتخابات مجلس شورای اسلامی از سمت خود استعفا کرده است. با این خبر، پرونده کاری چهاردهمین وزیر آموزش‌وپرورش هم بسته شد، اما خیلی‌ها این سؤال را پرسیده‌اند چرا وزیر آموزش‌وپرورش وزارت را فدای وکالت کرده است. معلمان در صفحات مجازی خود نوشتند درد و مشکلات آموزش‌وپرورش فراتر از هر وزیری بوده است؛ چراکه سرنوشت تمام وزرای آموزش‌وپرورش با اندکی تفاوت در یک سرانجامی به هم می‌رسد.

politics@sharghdaily.ir

اکنون چه باید کرد؟

ادامه از صفحه ۳

دولت آقای هاشمی تصمیم گرفت که این روند را اصلاح کند، مدل‌های مختلفی می‌توانستند به کار بگیرند. به هر دلیل این مدل انتخاب شد که قیمت انرژی سالانه ۲۰ درصد افزایش یابد. بعد از اتخاذ این تصمیم و هم به دلیل تصمیمات دیگری که مکمل این تصمیم بود و ناشی از سیاست آزادسازی و بازارگرایی دولت آقای هاشمی بود، نرخ تورم به‌سرعت افزایش پیدا کرد. در این شرایط گروه‌های رقیب از یک مسئله کاملا اقتصادی به عنوان ابزاری برای فشار سیاسی استفاده و شروع کردند به حمله به دولت هاشمی. این حمله‌ها باعث شد پیگیری و اجرای این سیاست تضعیف شود و نهایتا با انتخاب آقای خاتمی به ریاست‌جمهوری، جناح رقیب که مجلس را در دست داشت، باز به عنوان یک مانور سیاسی و برای نشان‌دادن ژست عدالت‌خواهانه، یا شاید هم برای تحمیل فشار هزینه‌ای بر دولت، اجازه نداد این سیاست تداوم پیدا کند و تصمیم گرفت افزایش سالانه ۲۰ درصدی قیمت حامل‌های انرژی به ۱۰ درصد در سال محدود شود. اگر سیاست آقای هاشمی به همان شکل، یعنی افزایش سالانه ۲۰ درصدی قیمت حامل‌های انرژی، تداوم پیدا کرده بود، تا سال ۸۸ قیمت داخلی انرژی به صورت طبیعی و تدریجی به تراز جهانی رسیده و برابر شده بود و بنابراین دیگر نیازی به هدفمندسازی یارانه‌ها در زمان آقای احمدی‌نژاد نبود.

بنابراین، تصمیمی ساختاری که در یک دولت گرفته شده بود به‌دلیل رقابت‌های جناحی و برای اینکه جناحی که مخالف دولت مستقر بود، می‌خواست نشان دهد به فکر منافع مردم است، متوقف شد و برای چند سال با نرخ‌های افزایشی ۱۰ درصد در حوزه انرژی روبه‌رو بودیم تا اینکه رسیدیم به دوره آقای احمدی‌نژاد. در این دوره باز هم منافع و رقابت‌های جناحی باعث شد ایشان برای جلب نظر توده‌ها و برای نشان‌دادن تمایز دولت خود با دولت‌های قبلی، کلا افزایش قیمت انرژی را برای چند سال متوقف کند. درحالی‌که الگوی مصرف انرژی فشار زیادی بر ساختار تولید انرژی می‌آورد و اقتصاد ما توان تحمل آن حجم از مصرف انرژی را نداشت.

بالاخره بعد از چند سال دولت آقای احمدی‌نژاد به این نتیجه رسید که این انحراف ساختاری خیلی گسترده شده و باید فکری برایش کرد و هدفمندسازی یارانه‌ها را در دستور کار قرار داد؛ گرچه در این تصمیم، باز یک مانور سیاسی نهفته بود و آن این بود که یارانه انرژی به صورت نقدی به مردم داده شود تا جامعه احساس رضایت کند.

در هر صورت هدفمندسازی یارانه‌ها یک اصلاح ساختاری خیلی گسترده و جدی بود. شاید بتوان گفت با این حجم و گستردگی که آقای احمدی‌نژاد آن سیاست را اجرا کرد، بزرگ‌ترین اصلاح ساختاری بعد از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ بوده است. کاری به انگیزه‌های دولت احمدی‌نژاد نداریم، فرض بر این است که قرار نبوده نوعی مانور سیاسی باشد و حمایت فقرا و حاشیه‌نشینان جمع‌آوری شود؛ فرض را بر این می‌گذاریم که قرار بوده اصلاح ساختاری در حوزه انرژی رخ دهد. در هر صورت در هنگام اجرای سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها در دولت دهم، تقریبا این اجماع کارشناسی وجود داشت که با این روند به جایی می‌رسیم که امکان تأمین منابع مالی برای بخش انرژی را نداریم و بخش بزرگی از درآمدهای نفتی‌مان نیز باید صرف تأمین بنزین برای کشور شود.

اما وقتی این سیاست احمدی‌نژاد پیامدهایش را آشکار کرد، جناح‌های دیگر درحالی‌که می‌دانستند اصل سیاست افزایش نرخ انرژی درست بوده، به این سیاست حمله کردند و مشروعیتش را از بین بردند؛ یعنی پیامدهای طبیعی یک سیاست ساختاری را برای آن دولت به پیامدهای سیاسی تبدیل کردند.

بعد که دولت روحانی آمد دوباره افزایش نرخ انرژی با دوره‌ای از توقف روبه‌رو شد و روندش آرام‌تر شد؛ چون دولت نمی‌خواست خاطره یک سیاست شکست‌خورده در دولت قبل را در دوره خودش زنده کند؛ به عبارت دیگر یک تصمیم بلندمدت ساختاری را -که باید با مطالعات گسترده کارشناسی می‌گرفتیم و با آرامش و با قاطعیت در یک دوره ۱۵ تا ۲۰ ساله اجرا می‌کردیم تا آثار واقعی آن ظاهر شود- به طور ادواری به‌صورت شتاب‌زده گرفتیم و بعد به‌دلیل رقابت‌های گروه‌های ذی‌نفوذ در قدرت، و فربهی و ناکارآمدی نظام تدبیر، به‌طور متناوب با شکست روبه‌رو کردیم و اجازه ندادیم این سیاست ساختاری به نتیجه برسد.

امروز همچنان آقای روحانی علی‌رغم اینکه نظام کارشناسی به این جمع‌بندی رسیده که قیمت حامل‌های انرژی به‌ویژه بنزین باید افزایش پیدا کند به خاطر نگرانی‌های سیاسی، مقاومت می‌کند و اجازه این کار را نمی‌دهد. این روند تا آنجایی ادامه پیدا می‌کند که با اضافه‌شدن فشار تحریم‌ها به نقطه بحرانی برسیم و بعد در وضعیت بحرانی، نظام تدبیر مجبور می‌شود به‌صورت شتاب‌زده تصمیم بگیرد سوخت را کوپنی کند یا قیمت‌ها را پلکانی افزایش دهد و دوباره یک تصمیمات ساختاری بلندمدت که در یک دوره‌ای ثبات اقتصادی را برهم می‌زند و پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد را از بین می‌برد، به صورت شتاب‌زده گرفته شود و بعد از دوره‌ای متوقف شود.

بنابراین در یک مورد ساده مثل قیمت سوخت که اهمیت ساختاری‌اش بر کسی پوشیده نیست، نظام تدبیر به دلیل آن دو ویژگی پیش‌گفته توانایی اتخاذ تصمیمات دقیق کارشناسی را ندارد و این تصمیمات بعدا در رقابت جناح‌ها و گروه‌های ذی‌نفع با انحرافات بسیاری مواجه می‌شود و نهایتا تصمیم نه چندان درست گرفته و اجرا می‌شود و با فشار ناشی از رقابت میان گروه‌های مختلف به انحراف کشیده می‌شود؛ یعنی در یک موضوع ساده و آشکار که تجربه جهانی آن هم پیش روی ما هست و تقریبا همه می‌دانیم که چه باید کرد، نظام تدبیر سال‌هاست که درجا می‌زند و آزموده‌های مکرر را می‌آزماید و شکست‌های مکرر را تجربه می‌کند و نمی‌تواند یک تصمیم ساختاری بلندمدت را در آرامش بگیرد و با قاطعیت اجرا کند. پس این الگو که چند سال قیمت انرژی تغییر نمی‌کند و بعد به صورت شتاب‌زده و به شکل شوک‌درمانی، قیمت انرژی چند برابر می‌شود، الگویی است که به هیچ اصلاح ساختاری نمی‌انجامد و فقط هزینه‌های یک اصلاح ساختاری را بر ما تحمیل می‌کند و البته به کل ظرفیت‌های اقتصادی کشور نیز آسیب می‌زند.

این داستان عینا در مورد نرخ ارز هم تکرار می‌شود؛ یعنی درحالی‌که همه سیاست‌گذاران و کارشناسان معتقدند نرخ ارز باید متناسب با تورم افزایش پیدا کند، وجود گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ در پشت صحنه سیاست، نفوذهای ناهمگن و شکسته‌بسته‌بودن و فربگی ساختار بوروکراسی اجازه نمی‌دهد تصمیم جدی بلندمدت و بادوام در حوزه نرخ ارز گرفته شود. بنابراین در دوره‌هایی با فشار بر نرخ ارز و ثبات آن روبه‌رو هستیم و در دوره‌هایی نیز با جهش‌های بسیار بلند و غیرقابل تحمل و شکننده روبه‌رو می‌شویم. اینها از عوارض این ساختار نظام تدبیر است.

با این توضیح، پس بسیاری از تصمیمات کلان ما مبتلا به این عارضه بزرگ بوده و تصمیماتی چون حذف چهارصفر از پول ملی، کنترل نقدینگی لجام‌گسیخته ۱۸۰۰ هزار میلیارد تومانی، مدیریت جدی صندوق توسعه ملی و نظایر این‌ها هم محل تأمل قرار می‌گیرد! اما ما در دوره جنگ توانستیم با یک ساختار شبه‌سوسیالیستی و دادن کوپن، مملکت را از بحران عبور بدهیم، با این وصف فکر می‌کنید تصمیمات احتمالی دولت در کوپنی‌کردن کالا و ارزاق و سوخت نیز دیگر مؤثر نخواهد بود و گریزی از این اقتصاد وابسته به نفت نداریم؟ آیا دیگر امکانی برای اتخاذ این تصمیمات بزرگ وجود ندارد و دیگر نمی‌توانیم از این بحران تشدیدشونده خارج شویم؟ آیا نظام بوروکراتیک کنونی محکوم به شکست است و سرنوشت محتوم ما ونزوئلایی‌شدن است؟

ویژگی‌هایی که برای این نظام تدبیر برشمردیم نتیجه‌اش این می‌شود که در اتخاذ تصمیم برای اصلاحات ساختاری ناتوانیم؛ یعنی نخست با دوره‌های فتور و کندی مواجهیم تا به نقطه بحران برسیم و سپس تصمیمات شتاب‌زده گرفته می‌شود و به‌دلیل اشتباه در تصمیمات شتاب‌زده، شکست در اجرای سیاست رخ می‌دهد و بعد دوباره وارد دوره فتور جدید شویم و این حلقه در این چهار دهه متناوب تکرار شده است. این الگوی تصمیم‌گیری را در حوزه‌های متعددی مثل اصلاح نظام آموزش‌وپرورش، اصلاح نظام آموزش عالی، جراحی نظام بانکی، اصلاح ساختاری نظام بیمه و تأمین اجتماعی، اصلاح نظام درمان، اصلاح نظام بودجه‌ریزی و نیز اصلاح ساختاری در حوزه مسکن و خیلی از حوزه‌های دیگر می‌توانیم مشاهده کنیم. تا زمانی که علل موجده این مسئله حل‌وفصل نشود، همچنان با چنین ساختارهایی از تصمیمات در نظام تدبیر روبه‌رو هستیم. دقت کنیم، از این ساختار شکسته‌بسته و فربه‌شونده نظام تدبیر، شکل دیگری از تصمیم‌گیری بیرون نمی‌آید، یعنی در هر حوزه که وارد شوید شکل تصمیم‌گیری به این صورت است.

امروز همه می‌دانیم که در حوزه کشاورزی نیازمند تصمیمات بزرگ و ساختاری هستیم؛ اما به خاطر فقدان انسجام در نظام تدبیر، جرئت، هماهنگی و انسجام جمعی برای اینکه در حوزه کشاورزی تصمیمات جدی گرفته شود، نداریم و اجازه می‌دهیم با وجود اینکه ۷۰ درصد دشت‌های کشور شرایط بحرانی دارد، همچنان با همان الگوی قبلی از دشت‌های کشور برداشت آب داشته باشیم و کشاورزی را توسعه دهیم؛ بنابراین این فرایند معیوب همچنان ادامه می‌یابد تا دوباره به بحران برسیم و مجبور به اتخاذ سیاست‌های شتاب‌زده در حوزه کشاورزی شویم.

عکس: سهند تاکی، شرق

اگر بخواهیم این فرایند را تغییر دهیم، چاره‌ای نداریم؛ مگر اینکه از تغییر ساختار نظام تدبیر شروع کنیم و ساختار نظام تدبیر هم متأثر از ساختارهای پایه نظام سیاسی است که ریشه در قانون اساسی دارد. این حلقه از جایی باید شکسته شود و به گمان من تا زمانی که در حوزه سیاست تحول ویژه‌ای رخ ندهد و سیاست‌مداران تصمیم نگیرند که این ساختار نامناسب حوزه سیاست را اصلاح کنند، نظام تدبیر هم اصلاح نخواهد شد و این چرخه معیوب ادامه خواهد داشت و ما را به سمت اضمحلال پیش می‌برد.

به‌عنوان سؤال آخر می‌خواستم بپرسم اگر حضرت‌عالی به فرض محال عالی‌ترین مسئولیت اجرائی کشور را داشته باشید و مبسوط‌الید باشید، چه تصمیماتی را پیشنهاد یا اتخاذ می‌کنید که بتوانیم از این بحران که می‌رود به فاجعه بینجامد، خلاصی یابیم؟

درهرصورت مهم‌ترین معضل در نظام بوروکراسی ما این است که نخست تأخیر مفرط در تشخیص مشکل یا بحران داریم و سپس تأخیر مفرط در تصمیم‌گیری به‌موقع داریم و آن‌گاه اتخاذ تصمیمات شتاب‌زده در هنگام بحران را داریم و نهایتا به علت همکاری‌نکردن گروه‌های قدرت، اخلال در اجرا هم داریم؛ یعنی به همان دلایلی که گفتم، نظام تدبیر ما دیر متوجه بحران می‌شود و وقتی هم متوجه می‌شود، به دلیل رقابت‌ها و فشارهای گروه‌های ذی‌نفع و کارشکنی جناح‌ها در قوای مختلف دیر می‌تواند به تصمیم برسد و وقتی به تصمیم رسید، در هنگام اجرا همان رقابت‌ها و کارشکنی‌ها منجر به اخلال در اجرا و ناکامی سیاست می‌شود. این معضل اصلی ماست؛ بنابراین باید کاری کرد که اولا بحران‌ها خوب و درست و به‌موقع تشخیص داده شوند، ثانیا تصمیمات خوبی گرفته شود و ثالثا اختلالی در فرایند اجرائی آنها ایجاد نشود. به گمان من در گام اول باید چند معضل اصلی ساختاری و تاریخی جامعه‌مان را که حیاتی هستند و به‌سرعت باید درباره‌شان اتخاذ تصمیم شوند، روی میز بگذاریم و درباره آنها تصمیم‌گیری کنیم.

مثلا حوزه انرژی که هم شامل انرژی برق و نفت و گاز می‌شود و هم شامل حوزه آب یا حوزه سیاست خارجی یا برنامه هسته‌ای یا روابط ما با اروپا و آمریکا و کشورهای دیگر یا مسئله بحران نظام بانکی و بحران نظام بیمه و درمان یا مسئله ورود نظامیان به اقتصاد و فهرست بلند دیگری که مجال بیانش نیست، حوزه‌هایی هستند که برای جامعه ما بحران‌زا شده‌اند و باید درباره‌شان تصمیمات جدی ساختاری گرفته شود. حتی موضوعاتی مثل اصلاح ساختاری در نظام کشاورزی، تغییر الگوی کشت، ممنوعیت کاشت یک‌سری از اقلام کشاورزی مثل کاشت گندم یا کاشت هندوانه در مناطق کم‌آب، حوزه‌های مهمی هستند که باید درباره آنها تصمیم‌گیری شود.

> **یک راهکار این است که در ساختار نظام سیاسی اصلاحات اساسی کنیم که این وضعیت بی‌ثبات و تنش‌افزا و رقابت شکننده میان گروه‌های ذی‌نفع یا نفوذهای ناهمگن را تغییر دهیم. در واقع باید از این حالت صلح مسلح که بین جناح‌های مختلف ایجاد شده، خارج شویم؛ اما این اصلاح ساختاری در نظام سیاسی به‌زودی و به‌راحتی ممکن نیست**

اتخاذنکردن تصمیم سریع، جدی و فوری در این حوزه‌ها بسیار خسارت‌آفرین است و آینده کشورمان را در ابهام فرو می‌برد؛ اما مسئله اصلی اینجاست که وقتی در این حوزه‌ها تصمیم‌گیری می‌شود، هیچ‌گونه ضمانت اجرائی ندارد و ممکن است دولت بعدی اجرای آنها را متوقف کند. یک راهکار این است که در ساختار نظام سیاسی اصلاحات اساسی کنیم که این وضعیت بی‌ثبات و تنش‌افزا و رقابت شکننده میان گروه‌های ذی‌نفع یا نفوذهای ناهمگن را تغییر دهیم. در واقع باید از این حالت صلح مسلح که بین جناح‌های مختلف ایجاد شده، خارج شویم؛ اما این اصلاح ساختاری در نظام سیاسی به‌زودی و به‌راحتی ممکن نیست؛ بنابراین فرض می‌گیریم با همین ساختار سیاسی بخواهیم تغییرات جدی ایجاد کنیم و تصمیمات ساختاری و مهمی بگیریم.

من اگر مسئولیتی داشتم، فهرستی از این امور مهم را تهیه می‌کردم و با نظر کارشناسان، مثلا ۱۰ حوزه مهم را که باید خیلی جدی و سریع درباره آنها تصمیم گرفت، انتخاب می‌کردم. این را که این موارد چه باشند، می‌توان از طریق نظام کارشناسی استخراج کرد و حتی از طریق یک دموکراسی کارشناسی و رأی‌گیری از کارشناسان هم این موارد را استخراج کرد. از این گذشته می‌توان فهرست بلندی تهیه کرد و از طریق نظرسنجی و حتی رأی‌گیری عمومی ۱۰ اولویت اصلی ملی‌مان را انتخاب کنیم و بعد این اولویت‌ها را به ترتیب اهمیت یا فوریت در معرض گفت‌وگوی عمومی قرار دهیم؛ یعنی انواع کارشناسان و صاحب‌نظران آن حوزه در رسانه‌ها صحبت کنند و دولت و مخالفان دولت نظرشان را بگویند و مثلا یک ماه موضوع اصلی کشور گفت‌وگو درباره آن موضوع باشد. برای مثال اگر مسئله اصلاح الگوی انرژی یا تغییر قیمت انرژی انتخاب شد، برای یک ماه تمام نظام کارشناسی و صاحب‌نظران و رسانه‌ها در خدمت این گفت‌وگوی ملی درباره نظام انرژی کشور باشند. جوانب مختلف مسئله برای مردم گفته شود، موافقان و مخالفان صحبت کنند و آمارها منتشر شود و مردم از پیامدهای این مشکل آگاه شوند که اگر این مشکل ادامه داشته باشد، کشور به کجا کشیده می‌شود و اگر بخواهیم اصلاح کنیم، چه فشارهایی را باید تحمل کنیم و نظایر اینها.

برای چنین گفت‌وگویی باید شورای علمی یا کمیته علمی و ملی از صاحب‌نظران طراز اول کشور تشکیل شود که این گفت‌وگوی ملی را نظارت و هدایت کنند؛ بنابراین با سازوکاری در چارچوب همین قانون اساسی، «شورای ملی گفت‌وگو» تشکیل می‌شود که واقعا نماینده همه جامعه باشد، نه اینکه نماینده بخش‌هایی از حاکمیت یا جناح‌ها. این شورای ملی این گفت‌وگوی ملی را هدایت می‌کند؛ یعنی بحث‌های مختلفی را که انجام می‌شود، دنبال و نظارت می‌کند و اگر جایی آمار اشتباه داده می‌شود، این شورا آمار را تصحیح کند و به اطلاع مردم برساند. اگر هر غل‌وغش و مشکلی در اطلاع‌رسانی و تحلیل‌ها که ممکن است ذهن مردم را خراب کند، وجود داشت، این شورای ملی و علمی، نظارت می‌کند و آن را اصلاح می‌کند و به اطلاع مردم می‌رساند. همین شورا در پایان گفت‌وگوها جمع‌بندی‌اش را ارائه دهد. اگر مثلا صدها ساعت مطلب و گفت‌وگو بوده، جمع‌بندی در یک اعلام مکتوب یا شفاهی به اطلاع مردم می‌رسد که مثلا دیدگاه‌ها چه بوده و چگونه دسته‌بندی شوند. هر حرفی که گفتنی است، در آنجا زده می‌شود. بعد گزینه‌های پیش‌رو با مراجعه به آرای عمومی به همه‌پرسی گذاشته می‌شود و از مردم خواسته می‌شود تا با توجه به جمیع جوانب به گزینه مدنظر خود رأی دهند. در همه‌پرسی هم درج و تأکید شود که پس از رأی‌گیری و انتخاب نهایی مردم، گزینه مورد انتخاب در مدت ۱۰ سال تغییرناپذیر است و هر دولتی سر کار باشد، حتما باید اجرا شود و اینکه گزینه انتخاب‌شده در همه‌پرسی، فقط و فقط با همه‌پرسی دیگری تغییر کند و بازبینی شود و هیچ مجلس و دولتی نمی‌تواند نتیجه همه‌پرسی را نقض کند. یک سازوکار تضمینی و نظارتی هم باید در نظر گرفته شود که جامعه از درستی اجرای قانون و آیین‌نامه‌های مرتبط با آن و دستاوردهای حاصل از قانون به طور ادواری مطلع شود. البته اگر چنین تغییرات ساختاری در درون یک ساختار سیاسی منسجم انجام می‌گرفت، شاید بهتر بود؛ چراکه در آن فرایند بهتر می‌شد در وسط دوره اجرا، خطاها را تصحیح کرد؛ اما در شرایطی که ساختار باثبات سیاسی نداریم، شاید چاره‌ای جز این نداشته باشیم. دراین‌صورت می‌توانیم تعدادی از معضلات مهم ملی را از این طریق به رأی عمومی بگذاریم و به سمت اصلاح ساختاری ببریم.

تنها نقطه‌ضعف فرایند مراجعه به آرای عمومی در اتخاذ تصمیمات کلان ملی، امکان انحراف مردم و انتخاب نادرست است. ممکن است مردم منافع حال را ببینند و به خاطر منافع امروز خودشان و به زیان نسل‌های آینده رأی دهند. مثلا نظام کارشناسی نظرش بر این باشد که قیمت‌های حامل‌های انرژی باید سالانه ۲۰ درصد به مدت ۱۰ یا ۱۵ سال افزایش پیدا کند یا قیمت حامل‌های انرژی با نرخ دلار رابطه داشته باشد و مثلا درصدی از نرخ دلار باشد و با نرخ دلار قیمتش تغییر کند؛ اما مردم این تصمیم را در کوتاه‌مدت به زیان خود تشخیص یا به وسیله گروه‌های قدرت و فرصت‌طلب اغوا شوند و تصمیم نادرست گرفته و به گزینه‌ای رأی دهند که به نفع نسل حاضر و زیان نسل‌های آینده باشد.

این حساس‌ترین نقطه این سازوکار است که می‌تواند فرایند اصلاح ساختاری نظام تدبیر را با خطر روبه‌رو کند و نتیجه‌اش در راستای منافع بلندمدت این نسل و نسل‌های آینده نباشد. برای اینکه چنین مشکلی رفع شود، لازم است در آن دوره گفت‌وگوی ملی و بحث گسترده درباره مسئله، همه فعالان اجتماعی و صاحب‌نظران و کارشناسان از انفعال و بی‌تفاوتی بیرون آمده و با بحث و روشنگری و ایجاد آگاهی، مانع از انحراف عموم مردم از سوی اغواگران شوند. این مسئله، یعنی احتمال اغواگری و انتخابات‌های گله‌وار، تنها اشکال بزرگ دموکراسی است که راهکار آن نیز فقط آگاهی‌بخشی هرچه بیشتر مردم و نیز گفت‌وگوی جدی ملی و تمرین اخلاق دموکراسی است و البته دموکراسی با وجود این نقطه‌ضعفش، چون یک بازی تکراری است و خودش را به صورت تدریجی اصلاح می‌کند، ارزش چنین خطری را دارد.

همچنان تأکید می‌کنم شروع‌کردن اصلاح ساختار نظام سیاسی، مؤثرتر و بهتر است؛ ولی اگر در شرایط کنونی آن اصلاح را عملی نمی‌بینیم، چنین پیشنهادی، یعنی انجام اصلاحات ساختاری اقتصادی و اجتماعی از طریق همه‌پرسی، قابل عملیاتی‌شدن است؛ یعنی در شرایط کنونی که دموکراسی نمایندگی (هم مجلس و هم ریاست‌جمهوری) عملا به بن‌بست رسیده است و توان اصلاح ساختاری را ندارد، دموکراسی عمومی می‌تواند به ابزاری کارآمد تبدیل شود؛ به‌ویژه آنکه اکنون ابزارهای ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی مجازی امکان گفت‌وگوی جدی در زمینه همه مسائل را فراهم آورده‌اند و البته روشن است که این دموکراسی عمومی برای یک دوره موقت مثلا ۱۰ساله مناسب است و کشور پس از مهار بحران‌های مهم، دوباره باید به روال عادی خود یعنی دموکراسی نمایندگی بازگردد.

یادداشت

نیاز به همدلی داخلی

محمدحسین کبریا

● اگر برجام موجب دورشدن سایه جنگ از ایران شد، برخورد معقول و منطقی ایران پس از خروج ترامپ از برجام هم، مانع از تعبیر خواب‌های شیطانی آمریکا علیه ایران شد. هرچند پذیرش برجام و خارج‌نشدن از آن، تصمیم نظام بود؛ ولی نقش دکتر ظریف، وزیر امور خارجه، در این تصمیم‌سازی‌ها و تحقق آنها مؤثر بود. او به نحو احسن مذاکرات سخت و نفس‌گیر ایران در مقابل ۵+۱ را هدایت کرد و این مذاکرات را به سرانجام رساند. به واسطه این عملکرد، او سردار دیپلماسی لقب گرفت و برجام بهترین توافق بین‌المللی قرن خوانده شد. عملکرد دکتر ظریف خوشایند دشمنان خارجی و تندروهای داخلی نبود؛ مخالفانی که منافع‌شان در تحریم و در تنگنا قرارگرفتن ایران بود. مخالفانی که بعدها هم به خاطر اظهارنظر دکتر ظریف علیه پول‌شویی و توصیه برای پیوستن ایران به اف‌ای‌تی‌اف و سی‌اف‌تی منافع خود را در خطر دیده و بدترین حملات را به او کرده و در آستانه استیضاح در مجلس شورای اسلامی قرار دادند.

هرچند از گفتار، رفتار و عملکرد دکتر ظریف نشانه دیگری غیر از عشق به نظام، وطن و مردم ایران نمی‌توان یافت؛ ولی رفتارهای محافل تندرو داخلی چنان فشاری بر او وارد کرد که او پس از ناهماهنگی‌های مربوط به سفر اسد به ایران، استعفا داد. درحالی‌که افرادی مانند نتانیاهو، ترامپ، بولتون، پمپئو، بن سلمان، بن زاید و... در مقابل او عاجز مانده‌اند و بسیاری از کشورها آرزوی داشتن چنین وزیر خارجه‌ای را دارند؛ محافل تندرو او را خائن خطاب کرده و خواهان محاکمه او می‌شوند... ؛ هرچند می‌توان به عملکرد دکتر ظریف و دستگاه دیپلماسی امتیاز بالایی داد؛ ولی تصور کنیم اگر بخشی از توان آنها صرف رفع و رجوع اتهامات و مانع‌تراشی‌های محافل تندرو داخلی نمی‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد. حضور فعال دکتر ظریف در فضای مجازی و پیام‌های روزانه توییتری، مصاحبه اخیر او با فاکس‌نیوز، سفرهای دوره‌ای او به کشورهای منطقه و... در ایجاد اختلاف میان ترامپ و گروه B و نتیجتا عقب‌نشینی اخیر دولت آمریکا و درخواست برای مذاکره بدون پیش‌شرط با ایران، تأثیر بسزایی داشته است. دکتر وضاح خنفر، رئیس اندیشکده الشرق و یکی از صد متفکر برتر سیاست خارجی، می‌گوید: «کلیپی از مصاحبه دکتر ظریف با فاکس را دیدم.... هیچ وزیر خارجه‌ای را ندیده‌ام که مصاحبه‌ای را این‌چنین مدیریت کند. در دنیای عرب غوغا کرد که ای کاش جهان عرب هم یک وزیر خارجه این‌چنینی داشت». می‌توان گفت که همین حضور ظریف در فاکس‌نیوز از موفقیت‌آمیزترین عملیات‌های تبلیغاتی بوده که تابه‌حال ایران برگزار کرده است. ابتکار جداسازی ترامپ از تیم B کلید خورد و پس از آن روزی را نمی‌توان یافت که در رسانه‌های بزرگ دنیا از خطری به نام «جان بولتون» و گروه B مطلبی نیاید. همین ابتکار موجب شد تا جنگ گسترده روانی علیه ایران از سوی ترامپ متوقف شود و او در سفر اخیرش به ژاپن در یک عقب‌نشینی آشکار بگوید که به دنبال تغییر نظام در ایران نبوده و آماده مذاکره با رهبران کنونی ایران است. پس از او نیز پمپئو در سوئیس با چشم‌پوشی از شروط ۱۲گانه خود، آمادگی کشورش را برای مذاکرات با ایران بدون هیچ پیش‌شرطی اعلام کرد.به قول سخنگوی وزارت خارجه «فرقی بین سردار سلیمانی و دکتر ظریف وجود ندارد و هر دو گوش به فرمان رهبری هستند»؛ ولی متأسفانه محافل تندرو داخلی گوش شنوایی برای این موارد ندارند و دیپلماسی را که می‌تواند سایه جنگ را از کشور دور کند، نمی‌خواهند. از ابتکارات دیگر دکتر ظریف در پایان سفر دوره‌ای به هند، پاکستان، ترکمنستان، چین، ژاپن و عراق، ارائه پیشنهاد امضای پیمان عدم تعرض بین ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس بود؛ پیشنهادی که می‌تواند به کاهش تنش بین جهان عرب و ایران و کاهش اختلافات در کل خلیج فارس کمک کند و حتی شاید قابلیت این را داشته باشد که به پایه‌ای برای یک ساختار امنیت منطقه‌ای تبدیل شود. پشتوانه این پیشنهاد، عدم تجاوز یا تهاجم نظامی ایران در ۲۰۰ سال گذشته علیه همسایه‌های خود است. به نظر می‌رسد بهبود روابط با همسایگان، تنش و چالش با آمریکا را نیز می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. به سخنی دیگر راه کاهش تنش با واشنگتن از پایتخت کشورهای منطقه می‌گذرد... . باید گفت که ما نیاز به طراحی گفتمان جدیدی در منطقه داریم، شاید خویشتن‌داری ایران بزرگ در مقابل کشورهای کوچک خلیج فارس و تحبیب آنها مؤثرتر از تقابل با اقدامات خصمانه آنها در مقابل ایران باشد. گزینش چنین مسیری نیاز به همدلی، انسجام و حمایت از دستگاه دیپلماسی به‌عنوان مجری سیاست خارجی نظام دارد. اگر بنا بر ادامه حملات و کارشکنی‌های داخلی علیه وزیر خارجه و دستگاه دیپلماسی باشد، نمی‌توان انتظار پیشرفت در این مسیر داشت. در این مسیر، سکوت مسئولان غیرمرتبط و اظهارات سنجیده افراد دخیل در سیاست خارجی، گره‌گشا خواهد بود.

با کمال تاسف درگذشت مادر عزیزمان
بانو **زهرا اقبال** که روز ۱۴ خرداد (خارج از کشور)
به ملکوت اعلی پیوستند را به اطلاع می‌رسانیم.
مریم عسکری، مینا عسکری، غلامحسین عسکری
غلامرضا نامدار، فاطمه نامدار